

هو العليم

اهمیت قرائت قرآن و ادعیه

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۶

- مجلس شانزدهم

بیانات

حضرت آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قرائت قرآن و دعا به عنوان اصل در

برگزاری جلسات ماه مبارک رمضان

دو سه شب پیش، من از یکی از رفقا شنیدم

که صحبت این بود که وقتی دیر می شود، دعا خوانده

نشود و به جای آن بیشتر صحبت باشد. تعجب کردم!

چون اصل برگزاری جلسات، همین قرآن و دعا

است و غیر از این هیچ چیزی نیست! و ما هرچه

بخواهیم بگوییم، آن مقدارش که مربوط به کلمات و

بیانات بزرگان است اگر درست فهمیده باشیم، تازه

جای تأمل دارد؛ و این مقدارش که مربوط به خود ما

است، از همین مطالبی است که به نظر می‌رسد. لذا

این دعا و قرآن خیلی اهمّیت دارد!

آمادگی و صفا و پاکی قلوب شرط تاثیر

کلمات اولیاء

با حرف زدن مطلب درست نمی‌شود، با

صحبت و... مسئله حل نمی‌شود؛ انسان باید از خدا

بخواهد که قلبش را صاف و پاک کند، و وقتی که

قلب صاف و پاک شد، خودش مسائل و مطالب را

می‌گیرد و دیگر نیازی به صحبت ندارد. راه سلوک

با حرف درست نمی‌شود! حرف و صحبت فقط

زمانی که یک مقدار مشکلات و خصوصیات و

مسائلی پیدا می‌شود، تا حدّی مسائل را روشن

می‌کند؛ ولیکن تا حقیقتِ باطنِ انسان، موافق با آن

عالم ثبوت نشود، انسان از آن مطالب استفاده

نمی‌کند. چقدر مطالبی در طول سنین متمادیه گفته

شده است؛ ولیکن ما می‌بینیم که نتوانسته‌ایم از آن

مطالب استفاده کنیم! چون آن آمادگیِ کافی را در

خودمان به وجود نیاورده بودیم، و تا حدودی این

صحبت‌ها و مطالبی که گفته شده است می‌تواند مؤثر

باشد، امّا اصل مطلب این طور نیست.

یکی از رفقا که البته اهل بحث و ... نیست
ولیکن بالأخره ناآشنا هم نیست (این طور تعبیر کنیم
بهتر است) با شخص دیگری که کم و بیش اطلاعاتی
از این علوم حکمت و این مسائل دارد، صحبت و
بحث می کردند. یک روز صحبتشان راجع به حرکت
جوهریّه بود و به یک نحوی اثبات حرکت جوهریّه
را می کرد، و آنها باهم صحبت و بحث می کردند تا
اینکه بعد آن شخص آمد و برای من جریان را تعریف
کرد. یک وقت یکی دو نفر بودند و این شخص هم
نشسته بود و گوش می داد و من داشتم راجع به
حرکت جوهریّه صحبت می کردم و عرض من این
بود که: من حرکت جوهریّه را به این کیفیت که
صدرالمتألهین بیان می کند، شاید به نحو دیگری به
نظم برسد؛ چون اصل وجود را یک امر مستقر و
ثابتی نمی دانم و دائماً در حال خلع و لبس است:
﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱، هر وجودی با وجود
دیگر تفاوت دارد، و حرکت جوهریّه فرض بر ثبوت
عین ثابت و توالی أعراض و ... است. بالأخره به این

^۱ سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

نحو داشتیم با آنها صحبت می کردیم، یک مرتبه آن شخص گفت: «آقا، این همین است که من فهمیدم!» اصلاً اهل این حرف‌ها نیست، اما می گفت: «این شخصی که ما با او بحث می کردیم، این را اثبات می کرد؛ ولی آنچه من متوجه شدم غیر از این است!» حالا ما نمی توانیم بگوییم او مراتب ندارد، چون بالأخره قلبش صاف و پاک بود؛ ولی بدون اینکه این مطالب را بخواهد به دست بیاورد، فهمید! خدا اینها را برای انسان روشن می کند که با حرف و اینکه ما مدام بخواهیم مطالب اضافی بشنویم و... مسئله درست نمی شود. آقای حدّاد که می فرمودند:

فلان شخص می آید و یک گوشه ساکت می نشیند و حرفی هم نمی زند و نصیب خودش را می گیرد و بلند می شود و می رود؛ ولی این می آید و مدام اشکال می کند، مدام اعتراض می کند و مدام ما باید جواب بدهیم و وقتی هم که می رود ما هیچ تغییر حالی در او نمی بینیم! جواب اشکال را می گیرد ولی جواب اشکال حال او را عوض نمی کند و تغییری در حال او نمی دهد!

به خاطر این است که این حکم باید بتواند در قلوب و وعاء و اوعیه صافیه و ممهّده برای این حکم مؤثر واقع بشود. امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در چند جای از نهج البلاغه در قسمت حکم و... مطالبی می فرمایند که باید به دست اهلش سپرد؛ اهلش آنهایی هستند که نفس آنها آمادگی برای تلقی این مسائل و این مطالب را دارد. ولی ما خیال

می‌کنیم که با همین صحبت‌ها و مطالب درست می‌شود؛ البته عرض کردم تا حدودی مطلب این‌طور است، ولی نکته مهم این است که خودمان را درست کنیم، خودمان را تغییر بدهیم، خودمان را عوض کنیم تا اینکه این کلمات بزرگان بتواند در ما تأثیر کند و مؤثر واقع بشود!

وحدت حقیقت قرآن و ادعیه، و وجه

تمایز آنها

نظر بزرگان نسبت به قرآن و نسبت به دعا خیلی نظر مهمی بود و قرآن و ادعیه را خیلی با اهمیت تلقی می‌کردند! خیلی با احترام دعا می‌خواندند و دعا را به‌عنوان همان کلام‌الله در نظر می‌آوردند! و فرقی بین دعا و قرآن نیست مگر اینکه دعا مقام جمعی دارد؛ یعنی همان آیات کلی را به‌طور مبسوط بیان می‌کند و شرح می‌دهد و آیات را از آن اجمال و از آن کلی درمی‌آورد، اما دیگر فرقی ندارد.

و اینکه می‌شنویم: «قرآن کلام‌الله نازل است و دعا کلام‌الله صاعد است» این حرف‌ها را کنار بگذارید! دعا کلام‌الله نازل است همان‌طوری که

قرآن است؛ یعنی مانند قرآن است که وحی است و به نفس رسول اکرم می آید و از نفس رسول اکرم به بیرون تراوش می کند و به صورت کلمات عربی که دارای حقایقی است انتشار پیدا می کند و دارای بطن هایی است، و اینکه کلمات قرآن و آیات قرآن با جمیع عوالم کون و با مراتب نفس و مراتب وجود تطبیق می کند، و به همین جهت کتاب تشریح می گویند که منطبق با کتاب تکوین است؛ یعنی قرآن کریم از نقطه نظر ثبوت، تمام مراتب عالم وجود را دارد و هر شخصی در هر مرتبه ای که هست از قرآن مستغنی نیست؛ هر شخصی می خواهد باشد! آن عامی که دارد این قرآن را می خواند، به همان مقداری از این قرآن می فهمد و دارد با همان سعه وجودی خودش - ولو اینکه نفهمد و متوجه نشود - از این قرآن بهره مند می شود، که شخص طلبه ای هم که دارد قرآن را می خواند، به همان مقدار بهره مند می شود؛ اما اگر ما رشد کنیم و در عالم مثال و بالاتر برویم، قرآن که می خوانیم این قرآن برای ما دارای یک خصوصیات بالاتری است و یک معانی دیگری را

بهره‌مندی و استفاده پیامبر اکرم و ائمه

معصومین و جمیع مراتب مسلمین از قرآن

اگر قرآن برای ما فایده نداشت، دیگر چه تأکیدی در خواندن آن است؟! درحالی که تأکید به خواندن قرآن برای همه است؛ از شخص بی‌سواد گرفته تا خود مقام امام علیه السلام، قرآن برای همه مفید است و برای همه نتیجه‌بخش است! پیغمبر

۱ سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنَصْفَ اللَّيْلِ وَتُنْثَىٰ وَطَوَّافًا فَتَذَكَّرُ أَثَرَهُ﴾
 وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحَاصِرَهُ فِتَابَ عَلَىٰ كُمْ ۖ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
 أَلَّا تَكُونَ مِنْكُمْ مَرْغَبًا ۚ وَآخَرُونَ يَقُولُونَ فِي اللَّيْلِ أَرَّضْ
 يَبْتَغُونَ مِنَ فَضْلِ اللَّهِ ۚ وَآخَرُونَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا
 اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ
 هُوَ خَيْرٌ وَأَعِظْكُمْ وَأَسْرَأْ ۚ وَأَسْرَأْ فِرِّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ ﴿۲۰﴾

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱: «تحقیقاً پروردگار تو - ای پیغمبر - می‌داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی‌خیزی؛ و به قدر نصف شب و ثلث شب قیام داری. و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این چنین می‌باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می‌کند و معین و مقدر می‌فرماید؛ و می‌داند که شما هیچ‌گاه نمی‌توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه‌اش را به عبادت برخیزید، فلذا از مقداری از آن در گذشت و برای شما تخفیف داد.

بنابراین به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسر است، دست بردارید و حتماً آن را بخوانید. خدا می‌داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فعلاً هذا به مقداری که شب‌ها قرائت قرآن برای شما میسر

اکرم به ابن مسعود می فرمودند که قرآن بخواند، و همین طور حضرت گریه می کردند! یعنی چه؟! پیغمبری که این قرآن از نفس او آمده است، این گریه چه معنایی دارد؟! آیا همان معنایی را که ما می فهمیدیم پیغمبر می فهمید؟! خب برای ما گریه پیدا نمی شود، چه برسد برای او! او از این قرآن چه می فهمید که همین طور گریه می کرد و اشک می ریخت و به ابن مسعود می فرمودند قرآن بخوان؟! صدایش هم خوب بود و خیلی هم محزون می خواند؛ لذا روایت داریم: «**أَنْ اقْرَأُوا الْقُرْآنَ**

بِصَوْتٍ حَزِينٍ!»^۲ و در اینجا روایات زیاد است.^۳

است و در تعب و رنج نمی افتید، دست بردارید و آن را بخوانید، و نماز را بیای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعمّ از آنکه معادلش را بگیرید و یا نگیرید و آن را صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده اید). و هر عمل خیری که انجام داده اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده اید، آنجا موجود است و آن را خواهید یافت که با آن موجودیّت فعلی و حتمی که ذخیره آخری است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیم تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محققاً خداوند آمرزنده و مهربان است.»

^۱ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴، با قدری اختلاف.

^۳ همان، باب تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَاقْرَأُوهُ بِالْحُزْنِ!**

ترجمه: «همانا قرآن با حُزْن نازل شده پس آن را با حُزْن [با صوت

آن طوری که از سیره بزرگان به دست ما رسیده این است که در تمام مراتب سلوک، این قرآن ممدّ انسان و مؤید انسان است و برای انسان مفید است؛ به عکس آنچه که امروزه در میان اهل علم رایج و دارج است که ابدأ و ابدأ به قرآن اعتنایی ندارند!

مهجور بودن قرآن در میان اهل علم

خیلی وقت پیش، یکی از آقایانی که از نجف

آمده بود، به من می گفت:

فلانی، می دانی چرا پدرت این قدر موفق شده است؟ به خاطر اینکه از وقتی که از نجف آمد، به قرآن پرداخته است!

نمی دانست که ایشان از قبل هم این گونه بودند!

ایشان می گفت:

من به یکی از آقایان معروف نجف (که فوت کرده است) گفتم:

می دانید چرا شما قرآن را کنار گذاشته اید و درس تفسیر قرآن را ترک کرده اید؟ به خاطر این است که به شما نگویند فلانی دیگر فقه و اصول را ترک کرده است و به این مسائل روی آورده است و دیگر دارد کناره گیری می کند! دیگر نسبت به بازار قرآن و تفسیر، از این چیزها پیدا نمی شود! شما رجال می نویسید و در آن دقت های کذایی می کنید؛ اما درس قرآن و تفسیر را در نجف تعطیل می کنید!

حالا دیگر ما اسم نمی آوریم و اینکه دیگر چه

می گفت.

این مسئله به خاطر این جهت است که

متأسفانه به طور کلی کتاب الله را مهجور قرار دادند و

به او توجهی نکردند، و اهل علم نسبت به قرآن واقعاً

برّانی و راجل اند!^۱

اندوهناک [بخوانید!]» (محقق)

^۱ یعنی: «بدون اطلاع و ناآگاه است.» (محقق)

در مجلس عقدی در طهران بودیم، بیش از

پنجاه نفر از علمای طراز اوّل طهران در آن مجلس
مجتمع بودند؛ بعضی شروع کردند به اعتراض به
رسالة لقاء الله مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی
و گفتند:

ما در قرآن لقاء الله نداریم، همه جای قرآن ﴿لِقَاءَ رَبِّهِ﴾^۱ است و ایشان این لقاء الله را
که در آورده، از صوفیه گرفته است! و این حرف چیست و این عنوان یعنی چه؟!
یک نفر از آن پنجاه نفری که در آن مجلس

حضور داشتند، یک کلام نگفتند و حرفی نزدند و
همه به عنوان تأیید، سرشان را پایین انداخته بودند!

یک دفعه آقا سرشان را بلند کردند و فرمودند: ﴿مَنْ
كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾^۲؛

آن چنان بُهتی مجلس را گرفت که تا پنج دقیقه اصلاً
کسی صحبت نمی کرد! بدجوری آبروریزی شده
بود! پنجاه نفر از علمای طراز اوّل بودند که اسم
نمی برم! و بعد که آقا از آن مجلس بیرون آمدند، رو
کردند به عمومی ما و گفتند:

نگاه می کنی ببینی ماشاء الله چقدر این آقایان با قرآن محشور هستند و چقدر ممارست
دارند!

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۱:

«کسی که این طور بوده باشد که امید دیدار و لقاء خداوند را داشته باشد،
پس به طور حتم و یقین زمان سرآمد دیدار خداوند خواهد آمد.»

البته چیزهای دیگری هم فرمودند. این برای این است که نمی‌فهمند! یعنی آن نوری را که در قرآن هست ادراک نمی‌کنند، لذا این حرف‌ها درمی‌آید و دیگر در بحث‌های اصولی می‌رود که قرآن دارای ظواهری است و ظواهر آن هم برای **مَنْ خُوِطِبَ بِهِ**^۱ حجیت دارد؛ و دیگر لاطائلات برمی‌آید! پس دیگر قرآن تمام شد و رفت، چون قرآن یک مقدار احکام کلی است که به درد ما نمی‌خورد و روایات برای ما کافی است؛ و آیات اخلاقی را هم که ما خوب بلد هستیم، و آیات معاد را هم که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خودمان به معاد می‌رسیم و نیاز نداریم که بخوانیم، و احکامش هم احکام کلیه است و ظواهرش هم برای ما حجّت نیست بلکه برای **مَنْ خُوِطِبَ بِهِ** می‌باشد؛ لذا روی این حساب، دیگر کتاب‌الله نتیجه و فایده‌ای برای ما ندارد! این اهمیت قرآن است! کار به آنجا می‌رسد که جناب آقای سید کذایی از علمای معروف قم که در طهران ساکن بودند، در مجلس قرآنی که روز جمعه داشت می‌گفت:

^۱ یعنی: «آنهایی که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد خطاب مستقیم آیات بوده‌اند.» (محقق)

یکی برود قرآن دوره را تصحیح بکند! من فقط می‌روم حرف می‌زنم؛ مگر من بی‌کار هستم که قرآن مردم را درست کنم! مگر من وقتم این‌قدر مهمل است که بیایم بنشینم و قرآن مردم را تصحیح کنم؟! بنشینند قرآنشان را خودشان بخوانند؛ من فقط می‌آیم صحبت می‌کنم، ما باید عقاید را درست کنیم و امثال ذلک!

بله، ایشان این‌طوری می‌گفت! اسم نمی‌برم،

از دنیا رفته است؛ حالا آن دنیا دارد جواب پس

می‌دهد! این برای دور افتادن از قضیه است؛ دور

افتاده‌ایم و نمی‌فهمیم، ما نورِ در قرآن را نمی‌فهمیم،

ما حقیقتی را که در قرآن است نمی‌فهمیم، ما

نمی‌بینیم که قرآن دارد با خود ما صحبت می‌کند! ما

نمی‌دانیم این قرآن که نازل شده است، عالم وجود را

گرفته است و از سرّ و سویدای هر کسی دارد سخن

می‌گوید، از خصوصیات اخلاقی و صفات هر کس

دارد مطلب می‌گوید، از راه و روش هر کس دارد

حرف می‌زند، از زندگی و مبدأ و معاد هر کس دارد

صحبت می‌کند؛ ما این را نمی‌فهمیم! چرا مرحوم

قاضی و آخوند ملاحسینقلی می‌گفتند که «باید

روزی حداقل یک حزب خوانده بشود و هرچه

بیشتر بهتر!» البته با تأمل، نه همین‌طوری! آخر مگر

اینها همین درس‌ها را نخوانده بودند؟! چرا باید

این‌طور بشود که وقتی که منزل فلان آقا می‌روند،

وقتی که یکی می‌خواهد قرآن بیاورد، آن شخص باید

یک ساعت در کتاب‌هایش بگردد تا قرآن را پیدا کند
و بردارد بیاورد؟! قضیه چیست؟! وقتی نگاه می‌کنیم
می‌بینیم ماشاءالله این قدر این کتاب‌ها ورق خورده
است که از شدت دست خوردگی سیاه شده است، اما
قرآن همین طوری صاف و پاک و دست‌نخورده است
که اصلاً باز نشده است!

من منزل یک نفر رفتم، قرآنش را آورد، دیدم
ورق‌هایش دوتایی به هم چسبیده بود! یک قرآن
داشت و می‌دانم دوتا نداشت، و آن هم ورق‌هایش
به هم چسبیده بود! من قدری تأمل کردم، او فهمید
منظور چیست ولی اصلاً به روی خودش نیاورد! مرد
شصت ساله و از مجتهدین و ظاهرالصلاح‌ها! یعنی
این واقعاً جای گریه دارد! آن کتابی که در روایات از
او به «ثَقْلُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ» تعبیر شده است! این تعبیر از
ائمّه است که قرآن را «ثَقْلِ أَكْبَرِ» یا «ثَقْلِ أَكْبَرِ»
به حساب آوردند؛^۱ آن وقت ما داریم به عامّه طعنه
می‌زنیم! ما باید با این بینش و با این درایت به این
قرآن برسیم!؟

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳.

تبیین معانی اجمالی قرآن به واسطهٔ نفس

امام علیه السّلام به لسان مبسوط ادعیه

ادعیهٔ ائمهٔ علیهم السّلام هم همین است و

فرقی نمی‌کند؛ ادعیه عبارت است از آن معانی‌ای که

در نفس امام می‌آید، یعنی همان معانی قرآن است که

در نفس امام می‌آید - هر دو نازل است، و صاعد

نیست - و وقتی که در نفس امام آمد، به‌طور مبسوط

کثرتی - نه اجمال و حدتی که در خود قرآن است -

از زبان امام پخش می‌شود؛ لذا وقتی شما نگاه

می‌کنید می‌بینید که مضمون ادعیه درست منطبق با

قرآن است و این همان است، ولی به‌طور مبسوط.

همین دعای حضرت سجّاد از اوّل تا آخر دعای

ابوحمزه را نگاه بکنید، خط به خط این دعا را شما

در قرآن پیدا می‌کنید؛ منتها این مبسوط است و آن

مجمّل. امام نمی‌خواهد اینها را در مقام کثرت و

صرف نظر از آن وحدت و توحید بگوید؛ این دیگر

ارزش ندارد.

لزوم انطباق مضامین ادعیه با قرآن

به این علّت دعای حضرت سجّاد در صحیفهٔ

سجّادیّه، از سایر کلمات افراد دیگر تمایز دارد. شما

یک دعای من درآوری و یک زیارت من درآوری را
 بیاورید و با ادعیه یکی از ائمه مقایسه کنید، فرض
 کنید با دعای افتتاح یا با دعای ابو حمزه یا با دعای
 کمیل مقایسه کنید، آن وقت دیگر تفاوت روشن
 می شود! مثلاً این دعاها روزهای ماه رضانی که
 می خوانید، دعای روز اوّل رمضان و...، این دعاها
 یک مهملاتی است! طرف انگار تمام تلاشش را به
 کار برده است تا سجع و قافیه را برای این دعا حفظ
 کند! اصلاً نه صدر دعا به انتهای آن می خواند و نه
 انتهای آن به صدرش می خورد! یعنی حسابی تلاش
 کرده است که فقط آخر همه را مثلاً به نون و... ختم
 کند! **اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ**
قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ! اصلاً آدم خنده اش می گیرد!
 سند هم ندارد! و بزرگان هم می گفتند که من درآوری
 است، حرفی هم در آن نیست و اصلاً لا شک؛ نه
 اینکه حالا مسئله جای تأمل و این حرفها باشد!
 دعای روزها همه من درآوری است و سند ندارد، نه
 اینکه سند ندارد، اصلاً خود دعا نشان می دهد که
 طرف داشته این را درست می کرده است و مدام برای
 این قافیه می گذاشته است! خب شما نگاه کنید و این

را مقایسه کنید با دعاهایی که از ائمه وارد شده است.

تلمیذ: ظاهراً سنّی بوده است، چون در روز

بیست و هفتم راجع به شب قدر صحبت می‌کند،

چون سنّی‌ها شب بیست و هفتم را شب قدر

می‌دانند.

استاد: البته یک روایت هم داریم که شب

بیست و هفتم شب قدر است؛^۱ اما مسلماً شب قدر،

شب بیست و سوّم است و شکی در آن نیست!^۲

نزول قرآن و ادعیه از عالم وحدت به

کثرت

همه به خاطر این است که ما می‌خواهیم با دعا

از کثرت به وحدت برویم، اما امام علیه السّلام از

وحدت دارد در کثرت می‌آید؛ مثل قرآن که از

وحدت به کثرت آمده است، از وحدت پیش ما آمده

است و از وحدت دارد با ما صحبت می‌کند، از آن

مقام ذات تنازل پیدا کرده است و دارد برای ما راه و

روش و... را بیان می‌کند.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ

^۱ تحف العقول، ص ۲۳۳.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۱۵۶، باب فی لیلة القدر.

بهره‌مندی همهٔ افراد از قرآن به میزان

مراتب ایمانی خود

و امثال ذلک. این فقط مربوط به ما نیست، مربوط به هر کسی است در هر مرتبه‌ای که دارد حرکت می‌کند! اگر من بخواهم در این زمینه مسائلی را که خودم مشاهده کرده‌ام و خودم از بسیاری از افرادی دیده‌ام که اینها اهل راه نیستند ولی تا حدودی نسبت به امور قرآن در این عالم اطلاع پیدا کرده‌اند، برایتان بگویم، واقعاً عجیب است و زیاد!

یک وقت من در یکی از این شهرستان‌ها رفته بودم و با شخصی برخورد کرده بودم، یک شخص دیگری هم در آنجا بود و با ما هم نسبتی داشت، و این از او یک استخاره خواست و آن شخص با قرآن استخاره گرفت. مسئله‌ای بین من و بین این شخص که از متسبب ما هم هست، بود و خب ما که توجهی نداشتیم، ولیکن او یک سوء برداشتی نسبت به ما

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۳:

«و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش پروردگارت او را تسبیح کن! و مقداری از ساعات شب تار و مقداری در کنار و اطراف روز روشن، خدایت را تسبیح گوی! (امید است که به مقام رضا و شفاعت کبری نائل آیی.)»

داشت و شاید یک سال هم از این قضیه می‌گذشت
و من نتوانستم از ذهن او دریاورم و دیدم اگر
بخوادم بیشتر ادامه بدهم، نمی‌شود؛ آخر اصلاً دأب
خود من این است که اگر یک وقت مسئله‌ای با یک
نفر ایجاد می‌شود، یک یا دو مرتبه سعی می‌کنم،
وقتی دیدم زیادتر از این خوب نیست، رها می‌کنیم
و به مرور زمان می‌سپاریم و می‌گوییم حالا إن شاء الله
مرور زمان قضیه را حل می‌کند و درست می‌نماید؛
نسبت به او هم نتوانستم بفهمانم که آقا شما دارید
اشتباه می‌کنید، این طور نیست، من بیشتر در جریان
هستم و اطلاع بیشتر است. این شخص راجع به
همان چیزی که می‌خواهد انجام بدهد، به او
می‌گوید: «شما یک استخاره بگیرید و این استخاره
را با قرآن انجام بدهید!» وقتی استخاره می‌گیرد،
می‌گوید:

بین شما و بین ایشان مسئله‌ای است و یک سال هم از آن می‌گذرد، و حق با ایشان
است و شما بپذیر و از ایشان عذرخواهی کن!

آخر این کجای قرآن است؟! می‌دانم مسلماً

این شخص اطلاع به غیب ندارد، این را من یقین
دارم؛ و اگر فهمیده است، از همین ظاهر و کارهایی
که می‌کند - که بیشتر از این خصوصیاتش را

نمی‌گویم - فهمیده است. او راجع به اینکه آیا به فلان دکتر مراجعه بکند یا نه، استخاره کرده است؛ آخر اینکه: «بین تو و این شخص یک مطلبی است» درحالی که دقیقاً یک سال از این قضیه گذشته است، و اینکه: «حق با او است، برو عذرخواهی کن و ذهنت را هم تصحیح بکن!» این قضیه را از کجا فهمیده است؟! تازه این برای ظاهر قضیه است و همه اینها برای عالم صورت است و ما در همین مرتبه هستیم! یعنی چه که بعضی می‌گویند قرآن برای **مَنْ خُوِطِبَ بِهِ حُجَّتْ دَارِدُ؟!** این حرفها چیست؟! پس این رموز از کجا دارد می‌آید؟! آقا، می‌گویم من مشاهده کرده‌ام!

من شخصی را دیده بودم - از دنیا رفته است، خدا رحمتش کند - که وقتی استخاره می‌کرد، برای استخاره‌اش از جَفر استفاده می‌کرد، اوّل اعدادی را مرتّب می‌کرد و بعد استخاره می‌کرد؛ البته جفر علمی است که باید مقداری با تهذیب و... توأم باشد، ولیکن غالب اینها جَفر ناقص است و جَفر تام نیست. من خودم آن شخص را دیده بودم و او هم خیلی به من محبّت داشت، یک وقت شخصی از او

نقل می کرد و می گفت:

من وقتی که داشتم نزد او می آمدم، دیدم جوانی از اطاق بیرون آمد و در را باز کرد و رفت، من داخل شدم و دیدم این پیرمرد دارد می خندد. گفتم: چه شده است؟ نگفت؛ اصرار کردم، بالأخره گفت: «این جوان پیش من آمده بود و برای ازدواجش یک استخاره می خواست، من استخاره کردم و گفتم که این موردی که تو در صدد آن هستی یک دختر بسیار وجیبهی است و اخلاق خیلی خوبی دارد، ولی یک عیب دارد و عیب او این است که یک اشکالی در بدن او هست؛ اگر می خواهی با این کیفیت ازدواج کن! او گفت: بله، این اشکال در بدنش هست و من در عین حال آمدم! گفتم: اگر تو روی این مسئله اغماض می کنی، این برای تو خوب است!»

این همان چیزی است که می گویم این قرآن

کتاب تشریح است و منطبق با تکوین است؛ تازه

همان طوری که عرض کردم، ایشان فقط در عالم

صورت این معانی را به دست آورده بود.

شخصی می گفت:

یک نامه خیلی مهمی نزد من بود که نسخه خطی از یکی از بزرگان بود و یک مسئله علمی به خط او در آن نوشته شده بود. این نامه را آن شخص داده بود که من در فلان کتابی که می خواهم چاپ بشود، بعینه در پاورقی بیاورم. یک دفعه دیدم این نامه گم شد و هرچه بالا و پایین را گشتم نیافتم! می دانستم که اگر به آن شخص بگویم، دیگر اصلاً هیچ! چون خیلی تأکیدات غلاظ و شداد از ما گرفته بود که آن گم نشود و اول برو عکس بردار! و من گفتم: نه آقا، نمی شود! دیگر مضطر شدم رفتم پیش یکی و گفتم که آقا، یک چنین نامه ای بوده و گم شده است! این با همین قرآن استخاره گرفت و جواب آمد و به عربی گفت:

«فی صیدلیّة کذا، خلف عُرفه کذا؛ نامه شما در فلان داروخانه، پشت فلان قفسه است!»

رفتم دیدم عجب، من آن شب که داروخانه رفتم تا دارو بگیرم، آن نامه را هم حتماً با آن کیفم برداشتم و بعد فراموش کردم که آن را بردارم و بیاورم، و بردم آنجا گذاشتم. رفتم آنجا و گفتم: آقا، یک کاغذ دو یا سه شب پیش اینجا ندیدید؟ گفت: «بله آقا، من رفتم گذاشتم پشت آن قفسه، الان خدمتان می آورم!» بعد رفت و نامه را آورد.

خب ما این را نمی فهمیم! اما خیلی عجیب

است، اینهایی که این چیزها را متوجه می شوند، به

فهم خودشان، بیشتر به ارزش قرآن پی می برند!

من یادم است که مرحوم آقای حدّاد تأکید

می کردند که بچه های تان را در بین الطلوعین مخصوصاً

بیدار کنید و آنها را اضافه بر بیداری در

بین الطلوعین،^۱ به قرائت قرآن در بین الطلوعین
مجبور کنید! آقای حدّادی که برای ما یک درس
است! خلاصه باید عمل کنیم، و حدّاقل به عنوان
اینکه اینها در کلمات و مطالبشان صادق هستند، از
اینها اطاعت کنیم.

ادعیه و روایات هم همین طور است، ادعیه‌ای
که از لسان معصوم آمده است مثل قرآن می ماند و
فرقی نمی کند.

اهمّیت و احترام بیشتر قرآن نسبت به أدعیه به جهت قوی تر بودن جنبه وحدت در آن

بله، از نقطه نظر احترام و از نقطه نظر اهمّیت
فرق دارد؛ چون این قرآن به صورت کلی آمده است
و جنبه وحدت در آن تقویت شده و قوی تر است، و
از این نقطه نظر که به قلب رسول اکرم آمده است،
دارای شدّت و دارای یک تأثیر اضافی است بر ادعیه؛
لذا می توانیم بگوییم که مرتبه قرآن از ادعیه قوی تر
است و ارزش آن از ادعیه بیشتر است و به اصطلاح،

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۳۹.

آن جنبه وحدتی که در آن هست، بیشتر است. یعنی قرآن کلام الهی است که به نفس پیغمبر آمده است و بدون لحاظ کثرت، از دریچه نفس پیغمبر بروز و طلوع پیدا کرده است؛ اما امام علیه السلام همان جنبه وحدتی را که نزول این مراتب معنا است، در نفس خودش پیاده کرده است و نفس خودش را به جای همه می‌گذارد و همه را در درون نفس خودش جا می‌دهد و از زبان همه دارد مطلب را بیان می‌کند.

بنابراین همان طوری که می‌فرمودند، آنچه که اهمیت دارد و مهم است و در این مجالس باید بنا بر آن گذاشته بشود، همین قرآن و دعا است، همین دعای ابو حمزه یا دعای افتتاح، این مهم است، یعنی التزام به این قضیه مهم است! یک وقت صحبتی هست که هست، نیست که نیست، یا یکی از رفقا بیایند صحبت کنند، اینها همه خوب است و ما نمی‌خواهیم نفی بکنیم؛ اما اینکه - خدای ناکرده - بنا را بر این بگذاریم که اصل صحبت باشد، این خیلی اشتباه و خیلی خطا است و این از آن چیزهایی است که **لا يُغْفَرُ** است. عمده مسئله همین قرآنی است که

تلاوت می‌شود و همین دعای ابو حمزه یا دعای

افتتاح است و فرقی نمی‌کند، اینها همه یکی هستند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِن كُنْتُ بَطِينًا حِينَ يَدْعُونِي؛ «حمد مخصوص خدایی است که من او را می‌خوانم، پس او مرا اجابت می‌کند اگرچه وقتی که او مرا می‌خواند، من سستی می‌کنم و بطیء هستم و سریع‌الاجابه نیستم، و اجابت از طرف او است.»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِن كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي؛^۱ «حمد مخصوص خدایی است که وقتی از او چیزی را بخواهم زود می‌دهد، و وقتی که او از من بخواهد من بخل می‌کنم و نمی‌دهم.»

إن شاء الله تتمه مطالب اگر خدا بخواهد، برای

بعد باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷، فقره‌ای از دعای ابو حمزه ثمالی.